

۲۰۲۳ / ۶ / ۲۹

کاندید اکادمیسین سیستانی

## زرفداری سر، سرفدای ناموس

معنای این ضرب المثل این است که افغانها بخاطر ناموس خود سرخود را فدا میکنند تا رسم «پشتونولی» را بجا کرده باشند. عزت و غرور هیچ افغان با ناموسی اجازه نمی دهد و تاریخ کشور ما هم سراغ نمی دهد که کسی پروای ناموس خود را نداشته باشد، ولی ادعا نماید که پروای ناموس دیگران را دارد و از آن دفاع می نماید و مردم هم او را به رهبری و پیشوائی خود بشناسند. پس اکبرخان هم باید خود را فدای ناموس خود، فدای شرف و عزت و نام و ننگ افغانی خود میساخت تا خانواده خود را از چنگ یک دشمن کینه جو نجات بدهد.



وزیراکبرخان، از زمره آن سیمایهای تابناک و مشعشع تاریخ مبارزات مردم ما در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی است که نظیر آنرا تاریخ وطن بعد از وزیرفتح خان به یاد ندارد. او در ۱۶ سالگی در رأس قشونی، شاه شجاع سدوزائی رادر قندهار در یک نبرد رویارویی به سختی بشکست و جنرال کمپیل انگلیسی را زخم زد و اسیر گرفت. در ۲۰ سالگی در جنگ جمرود در نزدیکی پشاور برضد سیکها جنگید و در یک نبرد تن بتن هری سنگ سپهسالار سیکها را از زمین بر زمین زد و کشت و لشکرش شکسته شد.

در ۲۲ سالگی برای جلوگیری از قشون مشترک شاه شجاع ورنجیت سیک تا دره خیبر پیش تاخت، مگرقبل از مقابله با نیروهای متجاوز، از طرف دشمنان وطن به او زهر خوراندند، و جسد نیم جاننش را روی چهارپائی از خیبر به نزد امیردوست محمدخان درسنگر ارغنده آوردند که با سختی از مرگ حتمی نجات یافت و متعاقباً به بخارا رفت و به زندان شاه بخارا افتاد.

وزیراکبرخان مردانگی و افغانیت را یکی می دانست و هرگز نمی خواست پشت به دشمن بدهد. حتی وقتی که شرایط فرار از زندان امیربخارا برایش فراهم شد فرار نکرد، او فرار را بزدلی و نامردانگی دانسته به پدر خود جواب داد که مرگ در مردانگی را می پذیرد، اما از زندگی در نامردانگی بیزار است.

بعد از دو سال سختی های زندان شاه بخارا، به افغانستان برگشت و در ۲۴ سالگی برهبری قیام ضد انگلیسی کابل برگزیده شد و نقش رهبری خود را در طرد دشمن و اخراج فوری قشون انگلیس ها از افغانستان، بصورت موفقانه و سرفرازانه انجام داد. وزیراکبرخان عمر بسیار کوتاه، (۳۰ سال) مگر مشحون از افتخار داشت.

سرگذشت مشحون از دلیری و شجاعت و علو همت و احساس پاک وطن پرستی وزیراکبرخان به انسان، روح مردانگی و دلیری می بخشد. و بنابراین انگیزه اصلی نگارش این سطور ناشی از احترام عمیق نگارنده نسبت به این شخصیت سترگ ملی است.

د پائو شمیره: له ۱ تر ۹

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼونه: د لیکنيزې بڼې پاڼوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

این مقاله در دفاع از کارنامه های وطن پرستانه وزیر اکبرخان وضدیت دایمی او با استعمار انگلیس و تردید سخنان تعصب آمیز و تخریب گرانه کسانی نوشته شده که او را با آنچه شجاعت و میهن دوستی و فداکاریهایش متهم به ترس و سازش کاری با انگلیسها میکنند، درحالی که هیچگاهی او از در سازش با انگلیس پیش نیامده و اگر می آمد سپاه ۱۶ و نیم هزار نفری انگلیس در راه جلال آباد نابود نمیشدند. بخاطر عدم سازش وزیراکبرخان با انگلیسها بود که ویسرای هند وقتی دیدکه اکبرخان به نامه پدرش عمل نکرده است، به او پیامی تکانهنده ای فرستاد و در آن نوشت که اگر وزیراکبرخان نگذارد که جنرال پالک به کابل وارد شود تا حیثیت از دست رفته انگلیس اعاده گردد، حکومت هندبرتانوی خانواده امیردوست محمد خان را که ۱۵۰ نفر می شوند، و در آن جمله خانم اکبرخان هم شامل است، از هند به انگلستان تبعید میکند و آنگاه دولت انگلیس در برابر تعالیم اسلامی و اجرای مناسک دینی شان هیچگونه مسئولیتی را نمی پذیرد. این اخطار انگلیسها که ناموس و عزت وزیراکبرخان را هدف قرار داده بود، این ضرب المثل افغانی را بیادش آورد که: «زر فدای سر، سرفدای ناموس»

علت اصلی تسلیم نشدن داودخان به کودتایچیان ۷ ثور نیز همین بود که فکر میکرد که آنها به ناموس خانواده اش بی حرمتی خواهند کرد و بنابراین مرگ بهتر از آن زندگانی است که در پیش چشمانش کسی به زن و دخترش دست درازی کند.

سرداراکبر خان که یک سردار با غیرت افغان بود باید خود را فدای ناموس خود، فدای شرف و عزت و نام و ننگ افغانی خود میساخت و بادشمنی به پیکار برمیخواست که کشورش را اشغال و خانواده او (پدر و مادر و خانم و وابستگان او را که جمعاً به ۱۵۰ تن میرسیدند) بگروگان گرفته و به هندوستان تبعید کرده بود. سرداراکبرخان برای طرد بیگانه از کشور و نجات عزت و شرف فامیل خود در قیام ملی ۱۸۴۱مردم کابل اشتراک ورزید تا با یاری مردم با شهادت افغان دشمن را مجبور به اخراج از کشور نماید و با گرفتن گروگانهایی از دشمن متجاوز، خانواده خود را نیز نجات بدهد.

اینک او بعد از خروج قشون انگلیس از کابل نه تنها به نابودی نیمی از قشون دشمن موفق شده بود، بلکه بادر دست داشتن ۳۰۰ نفر اسیر انگلیسی میتوانست خانواده خود را از چنگ دشمن نجات بدهد.

## پیام تکانهنده جنرال سیل به وزیراکبرخان:

غبار مینویسد که جنرال سیل از قول ایلنرو حکمران هند پیامی اخطارآمیزی به وزیراکبرخان فرستاد که در آن نوشته بود: "اگر سردار از مصالحه مسالمت آمیز که در حکم جلوگیری از خون ریزی های بیشتر است و هم تخلیه افغانستان و اشغال تاج و تخت افغانستان را به واسطه امیردوست محمدخان در بردارد، امتناع ورزد، در آنصورت راه مصالحه به کلی مسدود و امیردوست محمدخان با تمام زنان خاندانش به شمول خانم سردارمحمداکبرخان به لندن تبعید میشود و آنگاه دولت انگلیس هیچگونه مقررات تعلیمات اسلامی را در مورد ایشان تضمین نمی نماید و نه وسایلی در لندن برای چنین تعلیماتی وجود دارد."<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ ۱۳۴۶ کابل، ص ۵۶۶

این پیام واقعاً تکان دهنده بود، زیرا لبه تیز این حربه متوجه عزت و شرف سردار اکبرخان و خانواده اش بود. و چون پای تحریم خانواده امیر از آموزش تعالیم اسلامی در میان بود، به این معنا بود که خانواده امیر باید با اسلام وداع کند، و این چیزی بود که وزیراکبرخان تصورش را کرده نمیتوانست. بگذریم از اینکه تبعید یک خانواده از وطن مالوفش در آن زمان به معنای پایمال کردن حیثیت و عزت و حیات شخص پنداشته میشد. هرگاه یک چنین خطری (آنهم از جانب یک دشمن زخم خورده) که شرف و ناموس سرداراکبرخان را تهدید می کرد، احياناً متوجه منتقدین وزیراکبرخان و از جمله شخص مرحوم غبار می بود آیا اودر پی نجات ناموس خود برنمی آمد؟ بدون شبهه که اگر خود را افغان با ناموس می پنداشت، برمی آمد و شاید شرایطی به مراتب سخت تر از عقب نشینی را قبول می کرد و اگر نمیکرد، معنای صاف ساده اش این بود که پروای ناموس خود را نداشته است. بنابراین باید به سردار اکبرخان نیزحق داد تا برای نجات خانواده اش راه معقولی جستجو نماید.

وزیراکبرخان ابتدا پیام را با دوستان نزدیک و جان برکف خود مثل محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان احمدخان در میان گذاشت. آنها مشورت دادند تا موضوع را با سران ملی در یک مجلس مطرح کند و مطابق نظرمشورت بزرگان قوم عمل کند و باتنهائی دست به کاری نزند که حیات وزندگی خانواده اش را با خطر جدی مواجه کند.

### مشورت وزیراکبرخان با سران ملی :

وزیراکبرخان چون میدانست که جنرال پالک بزودی با قشون ۲۰ هزارنفری مجهز خود برکابل حمله میکند، با رهبران ملی به مشوره پرداخت. رهبران ملی که نامهای شان در پای قرارداد خروج انگلیسها ثبت شده عبارت بودند از: ۱- محمدزمانخان، ۲- میرحاجی، ۳- سکندرخان، ۴- درویشخان، ۵- محمداکبر خان، ۶- محمدعثمان خان، ۷- غلام احمدخان، ۸- غلام محمدخان، ۹- خان محمدخان، ۱۰- عبدالخالق خان، ۱۱- امین الله خان، ۱۲- میراصلان خان، ۱۳- میراسلم خان، ۱۴- محمدخان، ۱۵- محمد نصیرخان، ۱۶- عبدالله خان، ۱۷- عبدالغفورخان، ۱۸- میرآفتاب خان.<sup>۱</sup>

وزیراکبرخان ضمن یادآوری از حمله قریب الوقوع جنرال پالک برکابل توجه رهبران را به این نکته معطوف ساخت که اکثرمجاهدین پس از تخلیه کابل از قشون دشمن، ادوات باقیمانده انگلیسها را بنام غنیمت تصرف کرده و از کابل بدر رفته اند و آنها را که درکابل مانده اند دیگر آن جوش و خروش روزهای اول جهاد علیه انگلیسها را ندارند و کسانی که میتوان روی آنها حساب کرد تعداد شان خیلی کم است. وزیراکبرخان میدانست که افغانها در جنگهای چریکی میتوانند دشمن را بزانو در آورند ولی در میدان های متعارف جنگ چانس پیروزی شان بردشمن کمتر است. بنابراین رهبران درک خواهند نمود که مقابله با سپاه ۲۰ هزارنفری جنرال پالک کار آسانی نخواهد بود.

<sup>۱</sup> - فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۷۸، کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۱۵

سپس وزیراکبرخان پیام جنرال سیل را که خانواده وناموس وزیر را هدف گرفته بود با سران ملی درمیان گذاشت. رهبران ملی وقتی از حقیقت اوضاع کشور و شرایطی که وزیر اکبرخان در آن قرارگرفته بود، مطلع شدند همگی اظهار همدردی کردند و خود را در نجات خانواده وزیر مسئول و مکلف شمردند و به وزیراکبرخان حق دادند تا هر راهی را که برای حفظ شرف و حیثیت ونجات خانواده اش انتخاب کند، از وی حمایت خواهندکرد. بالنتیجه همگی بقول غبار «با نقشه وزیر که مورد اعتماد همه بودموافقت کردند و قرار گذاشتند که در وقت ورود انگلیسها شهر کابل وغزنه تخلیه شوند وتمام جنگجویان راه های جلال اباد وقندهار مطلع گردند تا دست به خون آنان نیالایند واگر دشمن از وعده تخلف نماید با هجوم عمومی تا آخرین فردشان از بین برده شود... وزیراکبرخان درجولای ۱۸۴۲ میلادی توسط بختیار با جنرال پالک در جلال اباد راه مذاکره را باز و راجع به مبادله اسرای طرفین وتخلیه افغانستان سخن زد و دراین موضوع سند کتبی خواست، اما جنرال پالک که مردی نظامی وضربه نادیده بود، نپذیرفت. سرداراکبرخان هم به ویسرای هند، ایلبیرو نوشت که با یک چنین مرد جاهل ودیوانه نمی تواند کنار بیاید، بهتراست با خود او به مذاکره بنشیند.»<sup>۳</sup>

درکتاب وقایع وسوانح افغانستان، میخوانیم که «چون انگلیسها دیدندکه محاربه با سپاه افغان مانند انگشت برنیشتر زدن ومشت برسندان کوفتن است، از در مصالحت ومسالمت در آمده جوانمردی وبزرگ منشی وزیرمحمد اکبرخان رادر رساندن نعل «الفنستون» [از تیزین] به جلال اباد سند نموده مراسلات محبت آمیز نگاشته وزیراکبرخان نیز از در صلح پیش آمده لارنس را با برگت ماجورتورپ[اسرای انگلیسی] به اتفاق حاجی بختیار خان بارکزائی که از خویشاوند وی بود به جهت انعقاد عهود مصالحه روانه جلال آباد داشت.بعد از ملاقات ایشان رؤسای لشکرانگلیس را موافق همان عهد نامه اول که با نواب محمدمزمان خان بسته بودند عهود مصالحه بسته شد. انگلیسان گفتند مشروط به اینکه محبوسین ما را رها کرده و لشکرما را که در قندهار است سالمآ به جلال آباد روانه سازید که روانه هندوستان شویم. به همین طریق عهدنامه از طرفین نوشته و مهور گشت.»<sup>۴</sup>

بگفته غبار، در در اوایل ماه اگست وزیراکبرخان، سردارسلطان احمدخان را به غزنی فرستاد تا با سردارشمس الدین خان حاکم غزنی و رؤسای مجاهدین غزنی در مورد تعهدات جدید انگلیسها، مبنی برتخلیه افغانستان سخن زده، آنها را متقاعد بسازد که شهر را تخلیه و اسرای انگلیس را به کابل منتقل سازد. این قرار عملی شد و سردار سلطان احمدخان وسردار شمس الدین خان نیز به کابل بازگشتند. وزیراکبرخان اسرای انگلیسی لغمان وغزنه وکابل را که ۳۰۰ نفر می شدند با هدایت مخفی به بامیان اعزام کرد وصالح محمد خان آنها را در ۲ سپتمبردر میان جا بجا نمود.<sup>۵</sup>

<sup>۳</sup> - غبار، ج۱، ص۵۶۹، سراج التواریخ، ج۱، ص ۱۸۳-۱۸۵

<sup>۴</sup> - علیقلی میرزا، تاریخ وقایع وسوانح افغانستان، ص ۱۲۳-۱۲۴

<sup>۵</sup> - غبار، ج۱، ص ۵۷۰

فرهنگ برخلاف نظرغبار مینویسد که جنرال پالک در آخر اگست بطرف کابل حرکت کرد غلجانیان که در مسیر راه او قرار داشتند در جگدک سنگر گرفته بودند. لیکن قوای انگلیسی سنگرهای شانرا بضرط توپ تخریب کرده و پیاده نظام شان از هر طرف بر کوتل بالا برآمده سنگر را فتح نمودند. دور روز بعد از آن اکبرخان با قوای اصلی مجاهدین که از مردم مناطق مختلف اطراف کابل تشکیل یافته بود در تیزین با ایشان مقابله کرد. هر دو طرف سخت کوشیدند اما در پایان کار نظم و نسق عسکری و تفوق اسلحه انگلیس موثر ثابت شده نقطه مرتفع هفت کوتل به دست دشمن افتاد و قوای اکبرخان بهر طرف پراکنده شد و خود اکبرخان به پروان عقب نشست. از طرف دیگر جنرال نات قوماندان قوای برتانیه در قندهار در ۹ اگست یک قسمت از نیرویش را از طریق کویته به هند رجعت داده و خودش بدون مخالفت جدی تا مقر پیش آمد اما در بین مقر و غزنی قوای او از طرف لشکرهای قبایلی و افراد سردار شمس الدین خان مورد حمله قرار گرفت و خساراتی را متحمل شد. اما جنگ کنان خود را به غزنی رسانیده شهر را فتح نمود. سردار سلطان احمدخان که برای مقابله با جنرال نات مامور شده بود، کوتل میدان را سنگر بندی کرده بود، اگرچه افغانها بدو قوای انگلیس را متوقف ساختند اما در این وقت خبر رسید که خان شیرین خان جوانشیر [قزلباش] در افشار بطرفداری انگلیسها قیام نموده و اراده حمله به شهر دارد. این خبر توأم با خبر شکست اکبرخان در تیزین موجب شد که افراد قوای سلطان احمدخان متفرق شده بسوی خانه های شان برگردند. به این صورت پالک ونات در وسط سپتمبر ۱۸۴۲ بفاصله یک روز از یک دیگر وارد کابل شدند.<sup>۱</sup>

از نوشته فرهنگ برمی آید که مردم در دو طرف راه قندهار - کابل و کابل - جلال آباد دست از حمله بر انگلیسها نگرفته اند و تا آنجا که زورشان می کشید بر انگلیسها حمله میکرده اند و حتی سردار شمس الدین خان و سردار سلطان احمدخان نیز مردم را از جنگ ممانعت نکرده اند. اما غبار مدعی است که: «جنرال نات از قندهار تا قلات و مقر و غزنی پیوسته اعلام کرده می رفت که دولت انگلیس با امیر دوست محمدخان عهد نامه دوستی بسته و اینک بدون جنگ از افغانستان به راه کابل به هندوستان می رویم. او بدین ترتیب بدون منازعی در ۲۸ اگوست در غزنی رسید و شهر را به کلی از مدافعین خالی یافت. پس مستشرق انگلیسی (راولینسن) و جنرال نات به سلیقه انگلیسی یک دروازه کهنه چوبی را از مزار سلطان محمود غزنوی کردند و براشتری بستند و با عجله به راه افتادند و در ۳۰ اگوست در موضع میدان رسیدند.»<sup>۷</sup>

فرهنگ مینویسد که «جنرال پالک و جنرال نات در اواسط ماه سپتامبر به فاصله یک روز از یک دیگر وارد کابل شدند. پالک به تاریخ ۱۶ سپتامبر به بالا حصار کابل داخل شد و فتح جنگ را مجدداً به پادشاهی افغانستان نصب کرد. سپس چون بر اکبرخان دست نیافته بود به دسته ای از عساکرش دستور داد تا بازار مرکزی شهر را که به "چارچته" معروف و با نقاشی های نفیس تزئین یافته بود با باروت تخریب کنند و بعد هم به چپاول شهر آغاز نمودند. پالک به این هم اکتفا نکرد و چون مردم کوه دامن و کوهستان در مجاریه انگلیس سهم فعال داشتند و حالا هم وزیر اکبرخان [بشمول نایب امین الله خان] به آنجا پناه برده بودند، یک

<sup>۱</sup> - فرهنگ، همان اثر، ص ۲۸۷.

<sup>۷</sup> - غبار، ج ۱، ص ۵۷۰.

دسته قوایش را برای انتقام جوئی به آنسو فرستاد. قوای مذکور قصبه های استالف و چاریکار را حریق و با خاک یکسان نمودند.<sup>۸</sup>

سید قاسم رشتیا، هم میگوید که عساکر برتانیه به مجرد دخول در شهر سراسر به بازار مرکزی داخل شده گنبد بزرگ و تاریخی چارچته را که نعش مکناتن در آن آویزان شده بود، به هوا پراندند و دکانها را چور کردند. و به این صورت انتقام صدمه ای را که بشرف بریتانیه وارد شده بود (بفکر خود) گرفتند. سپس یک قطعه عسکر خود را به کوهستان فرستادند تا جلو حمله احتمالی امین الله خان لوگری و وزیر اکبرخان را بگیرند. عساکر انگلیسی قصبات استالف و چاریکار را آتش زدند ولی وزیر اکبرخان را دستگیر کرده نتوانستند، زیرا وزیر از راه غوربند به بامیان رفته بود تا اسرای انگلیسی را با خود به شمال هندوکش ببرد.<sup>۹</sup>

چون یکی از اهداف لشکرکشی مجدد انگلیسها بکابل نجات دادن اسرای انگلیسی زنان و کودکان و افسران بودند، و این اسیران به امر وزیر اکبرخان تحت نظر سلطان محمدخان به بامیان فرستاده شده بودند، موهن لال مینویسد: «سرریچمند شکسپیر، سکرترسراج پالک نامه ای عنوانی من نوشت و در آن تذکر داده بود که «رسیدن موافقه با محمد اکبرخان نا ممکن است، و به محمد شاه خان نامه نوشتیم اما جواب نداده است.»<sup>۱۰</sup> در نامه تذکر داده بود که «باید بجدیت بشما بگویم که اگر شما رهائی اسیران، خصوصاً خانهای اسیر، را تأمین کرده بتوانید، بزرگترین و قیمتدارترین خدمتی بدولت انگلیس انجام داده اید. شما این موضوع را بحیث تأمین امینت اسیران در نظر گرفته پرداخت هدقدر پولی را که تا حال سابقه نداشته باشد در برابر انجام این خدمت متقبل شوید.»<sup>۱۱</sup> سرانجام در اثر تلاش های موهن لال جاسوس انگلیسها در تبانی با خان شیرین خان زعیم قزلباشها باعث نجات اسیران گردید.

بریدمن ایر، در یادداشت مورخه ۲۲ سپتامبر در باره رهائی اسرای انگلیسی مینویسد: " الحمدالله ما بار دیگر آزاد استیم. نجات ما در تاریخ ۲۰ ماه سپتمبر بسر رسید. و دیروز صحیح و سلامت به کمپ جنرال پالک رسیدیم. ما در تاریخ ۲۵ اگست بسوی ترکستان روان شدیم و در سوم سپتمبر به بامیان رسیدیم. در این میان هرگونه توهین شدیم. آنجا ما چشم براه امر سردار محمد اکبرخان بودیم. در دهم سپتمبر هدایت رسید که ما را به خلم می برند و آنهایی که مریض و از رفتن نباشند تماماً کشته میشوند. خوش بختانه در میان عساکر نگهبان ما در بامیان نارضائیتی غلبه کرد و قوماندان محافظین ما به میجر پاتینجر اطلاع داد که میخواهد در مورد رهائی اسیران مذاکره کند. برای نامبرده یک انعام کلان داده شد و او هم قبول کرد. ما همکاری بزرگان قوم هزاره را حاصل کردیم و این در حالی بود که امکان روبروشدن با اکبرخان شکست خورده و خشمگین در راه برگشت موجود بود. در ۱۶ سپتمبر ما بسوی کابل حرکت کردیم. در ۱۷ سپتمبر با سرجمنت شکسپیر با ششصد عسکر قزلباش از کابل بکمک ما رسید. کمک وی بسیار به موقع

<sup>۸</sup> - فرهنگ، همان اثر، ص ۲۸۸، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۶

<sup>۹</sup> - سید قاسم رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۶۰-۱۶۱

<sup>۱۰</sup> - موهنلال، زندگی امیر دوست محمدخان، ترجمه دکتور سید خلیل الله هاشمیان، ج ۲، ص ۳۸۴

<sup>۱۱</sup> - موهنلال، ج ۲، ص ۳۸۴

د پانو شمیره: له ۶ تر ۹

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولئ

بود، زیراسلطان محمد خان [سلطان احمدخان درست] با هزارنفر تلاش داشت جلو برگشت ما را بگیرد، درتاریخ ۲۰ سپتمبر ما یک لوی قشون خود را دیدیم و نجات ما میسر شد.<sup>۱۲</sup>

سرانجام لشکرپالک به تاریخ ۱۲ اکتوبر از طریق جلال اباد به هند مراجعت کردند. ویسرای هند هم اعلان کرد که پس از آنکه اردوی انگلیس از دریای سند عبور کرد به افغانانی که درنزد انگلیسها میباشند، اجازه داده میشود که بوطن شان بازگردند. انگلیسها امیر را با عایله و همراهانش به شکار پور برده از قید رها نمودند. امیراز آنجا به لاهور آمد و شیرسینگ جانشین رنجیت سینگ از او با احترام پذیرائی نمود. پس از چندروز توقف در لاهور، امیر به پشاور آمد و از آنجا از طریق دره خیبر وارد افغانستان شد.<sup>۱۳</sup>

رشتیا میگوید که امیر درسرحد از طرف وزیراکبرخان نواب محمدزمان خان و سردارسلطان احمدخان استقبال گردید. وزیراکبرخان اختیارات سلطنت را که تا این زمان بنام او عهده دار شده بود به پدرتفویض کرد و مانندیک فرزندمطیع و یک رعیت تابع و حاضرخدمت برای قبول اوامر او اطهارآمادگی نمود. اما مردم که تاج پوشی دوم امیر را تنها و تنها از اثرفداکاری و عرق ریزیهاب وزیراکبرخان دلیر میدانستند درسجع مهر امیراین بیت ذومعینین را ثبت نمودند:

بزد زفضل و عنایات خالق "اکبر" امیر دوست محمد دوباره سکه بزر<sup>۱۴</sup>

### نتیجه :

باتوجه به آنچه گفته آمدیم دیده میشود که آنچه را وزیراکبرخان در برابر انگلیسها انجام داده است، با مشورت و مصلحت و صوابدید رهبران ملی انجام داده است و هرگز کاری که منافی حیثیت و شرف افغانی خودش و ملت افغانستان باشد خودسرانه و مخفیانه انجام نداده است. و سرانجام موفق شد تا ناموس خود و خانواده اش را صحتی و سالم به وطن بازگرداند. اعتراض و انتقادات غبار بروزیراکبرخان ناشی از تفکر چپی گرایانه او ناشی شده است و چنانکه در سطور بالا دیدیم درتاریخ نگاری ناظر بی طرفی نبود. بنابراین عملکرد خوب و بد او به سران ملی برمیگردد. از آنجا که نتایج کار وزیراکبرخان و یاران همدل و همفکرش بخصوص محمدشاه خان بابکرخیل و سردار سلطان جان همراه با فدارکاری و از جان گذشتگی و پیروزی همراه بوده است بنابراین با جرات میتوان گفت که وزیراکبرخان، محمدشاه خان بابکر خیل و سلطان احمدخان هر سه تن از مردان افتخار برانگیز تاریخ کشورما و قهرمان ملی جنگ اول افغان و انگلیس استند.

<sup>۱۲</sup> - برید من، دیوه بندی خاطرات، ترجمه سلیمی، ص ۲۲۵

<sup>۱۳</sup> - فرهنگ، همان اثر، ص ۲۸۸-۲۸۹ سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۶

<sup>۱۴</sup> - سیدقاسم رشتیا، افغانستان درقرن ۱۹، ص ۱۶۶

د پانو شمیره: له ۷ تر ۹

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ

وزیراکبرخان، از زمره آن سیمای تابناک و مشعشع تاریخ مبارزات مردم ما در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی است که نظیر آنرا تاریخ وطن بعد از وزیرفتح خان به یاد ندارد. وزیراکبرخان یکی از جوان ترین زعمای ملی است که در ۲۵ سالگی برهبری قیام ضد انگلیسی برگزیده شد و نقش رهبری خود را در طرد دشمن و اخراج فوری قشون انگلیس ها از افغانستان، بصورت موفقانه و سرفرازانه انجام داد. وزیراکبرخان عمر بسیار کوتاهه، (۳۰سال) مگر مشحون از افتخار داشت .

او در ۱۶ سالگی در رأس قشونی، نواب محمدزمان خان حکمران جلال آباد را بعد از مقاومت کوتاه اسیرگرفت و متعاقباً شاه شجاع سدوزائی رادر قندهار دریک نبرد رویارویی به سختی بشکست و جنرال کمپبل انگلیسی را زخم زد و اسیرگرفت.

در ۲۰سالگی در جنگ جمروود در نزدیکی پشاور برضد سیکها جنگید و دریک نبرد تن بتن هری سنگ سپهسالار سیکها را از زمین برزمین زد و کشت و لشکرش شکسته شد .

در ۲۲ سالگی برای جلوگیری از قشون مشترک شاه شجاع ورنجیت سیک تا دره خیبر پیش تاخت، مگرقبل از مقابله با نیروهای متجاوز، از طرف دشمنان وطن به او زهر خورانده شد، وجسد نیم جاننش را روی چهارپائی از خیبر به نزد امیردوست محمدخان درسنگر ارغنده آوردند که با سختی از مرگ حتمی نجات یافت و متعاقباً به بخارا رفت و به زندان شاه بخارا افتاد.

وزیراکبرخان مردانگی و افغانیت را یکی می دانست و هرگز نمی خواست پشت به دشمن بدهد. حتی وقتی که شرایط فرار از زندان امیربخارا برایش فراهم شد و پدرش از او خواست تا یکجا با او از زندان فرار نماید، او فرار را بزدلی و نامردانگی دانسته به پدر خود جواب داد که مرگ در مردانگی را می پذیرد، اما از زندگی در نامردانگی بیزار است.

وزیراکبرخان در ۲۴ سالگی بعد از رهائی از زندان شاه بخارا، بکابل برگشت و رهبری قیام مردم کابل را برعهده گرفت (۲۵ نومبر ۱۸۴۱) و با هوشیاری از مکانات، سفیرونماینده فوق العاده بریتانیا که در تزویر و نفاق افکنی دست شیطان را از پشت بسته بود، توسط نماینده خود سند محرمانه یی بدست آورد که دورویی وی را نسبت به سران افغان برملا میکرد و بنا برین مکانات را سربه نیست و انگلیسها را وادار به اخراج فوری از کابل نمود که در تاریخ انگلیس افتضاح بزرگتر از آن را نمی توان سراغ کرد. در جریان این فعالیت های سیاسی- نظامی او دوبار از عقب هدف گلوله گماشتگان انگلیسها قرارگرفت و زخمی گردید ولی کشته نشد. این درحالی بود که درجنگ با سپاهیان شاه بخارا بشدت زخمی شده و دو سال سوز و ساخت زندان ارگ بخارا راپشت سر گذاشته بود.

وزیراکبرخان، در طول سی سال عمر کوتاهش، نیم عمرش را با افتخار و سربلندی و مشحون از جانبازی و پیروزی و دفاع جانبازانه از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، ضدیت آشتی ناپذیر با متجاوزین و بیگانه پرستان، با شمشیرآخته، همواره آماده پیکار با دشمنان وطن و وحدت ملی زیست. و خاطره دلیرمردی و شجاعت او در اذهان و قلوب هموطنانش به عنوان یک غازی مردشجاع و دشمن سرسخت انگلیسها چنان او را بزرگ و گرامی ساخت که بلافاصله بعد از پیروزی قیام ملی سالهای ۱۸۴۱- ۱۸۴۲ میلادی، رزنامه ها



وحماسه های منظوم از کار وپیکاراو به نام اکبرنامه (از حمید کشمیری، سروده شده در ( ۱۲۶۰ هجری / مطابق ۱۸۴۳م) و ظفرنامه اکبری ( سرایش قاسم علی باشنده آگره دهلی در ۱۲۶۳ هجری/۱۸۴۶برابر سال فوت وزیراکبرخان) سروده شد ونامش را به عنوان یک قهرمان ملی در قیام ضد انگلیسی جاودانه تر ساخت.

شاهزاده علیقلیخان ابن فتح علیشاه قاجار درکتاب( وقایع وسوانح افغانستان) در وصف وزیراکبرخان ازقصیده ای یاد میکند که مطلع آن چنین است:

### به هُما از سرِ سرانِ فرنگ      قرن تا قرن استخوان بخشی

این بیت از یک قصیده حماسی است که شهزاده علیقلی، آنرا در وصف وزیراکبرخان از زبان سردار سلطان احمدخان ، درسال ۱۸۵۷ضبط کرده است.<sup>۱۰</sup>

جوانان ونسل بالنده کشوریابستی تاریخ کشورخود را یک بار دیگربا دقت مطالعه کنند تا بهتر آگاهی حاصل کنند که وطن عزیزما در طول تاریخ وبخصوص در تاریخ معاصر چنان مردان بزرگی در دامان پاک خویش پرورش داده که وطن به نام و کارنامه های شان افتخار میکند.

پایان

---

<sup>۱۰</sup> - میرزا علیقلی، تاریخ وقایع وسوانح افغانستان، چاپ سپهرتهران، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۰.

---

د پانو شمیره: له ۹ تر ۹

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ